

جلسه 025

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا ونبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در مناقشه نظريه ثابيه بود برای کسانی که می‌گویند شخص اعتباری وجود حقیقی دارد. و لکن وجود حقیقی را این‌جور تفسیر می‌کردند که وقتی یک جماعتی، یک عده اشخاص طبیعی و حقیقی با هم اجتماع کردند و تضارب آراء پیدا شد، مباحثه کردند، مجالس متعددی را تشکیل دادند بحث کردند، در این‌جا یک اراده واحده‌ای برای همگان پیدا می‌شود که این اراده واحده مال این زید و عمرو و بکر و خالد منفردا منفردا نیست. بلکه مال هیأت اجتماعیه این‌ها است. پس بنابراین یک هیأت اجتماعیه‌ای در خارج محقق می‌شود و این هیأت اجتماعیه دارای یک اراده و حدانیه؟؟ می‌شود. پس بنابراین باید گفت که ... و این، همین اراده وحدانی و این هیأت اجتماعی را اسمش را می‌گذاریم شخص اعتباری. پس شخص اعتباری وجود خارجی دارد.

خب اشکال این مطلب همانند اشکال مطلب اول، نظریه اول این است که هذا خلاف الوجدان، هیأت اجتماعیه‌ای پیدا می‌شود، این هیأت اجتماعیه دارای اراده است، جدای از اراده‌ی تک‌تک افراد، این خلاف وجدان انسان است. این مثل شعر گفتن است. و بافتن یک مطلب ذوقی است و الا این‌جور نیست که تک‌تک افراد اراده داشته باشند. بعد یک حالت اجتماعیه پیدا بشود، آن حالت اجتماعیه یک اراده وحدانی مال آن باشد. این‌ها اراده‌های‌شان جدا جدا باشد. بلکه آن چیزی که ما نحسّ بالوجدان این است که این افراد ممکن است ابتداءً انظار مختلف داشته باشند. هر کسی من حیث هو هو یک نظر مختلفی با نظر دیگری داشته باشد ولی وقتی بحث کردند، گفتگو کردند، مطلب واضح شد برای بسیاری از آن‌ها، خب از رأی قبل‌شان دست برمی‌دارند و قهراً اگر همگان قانع شدند همگان به یک رأی جدید می‌رسند. این در وحدانی یعنی آن اختلافات رأیی و اراده‌ای که قبل داشتند؛ در اثر این مباحثات و مناظرات و گفتگوها و این‌ها آن رأی‌های

قبلی از سینه‌ها، از ذهن‌ها رخت برمی‌بندد. به جای آن یک اراده‌ای می‌آید در نفس این که شبیه اراده‌ای است که در نفس او است، شبیه اراده‌ای است که در نفس او است، شبیه اراده‌ای است که در نفس او است، پس در این صورت چیز جدیدی به این معنا که مال غیر این آدم‌ها باشد، مال هیأت اجتماعی باشد پیدا نمی‌شود. بلکه برای هر یک از این آدم‌ها اراده‌ای نظیر اراده دیگری پیدا می‌شود. فلذا به آن می‌گوییم یک اراده وحدانی، این یعنی واحد بالنوع است. نه این که یک اراده شخصیه جزئی‌ای خارجیه‌ای در خارج پیدا می‌شود که آن مریدش عبارت است از آن هیأت اجتماعی، نه. این جا هم در اثر این مباحثات این اختلافات در رأی و اراده غالباً یا برای همه‌شان یا برای اکثریت‌شان پیدا می‌شود و گفته می‌شود یک اراده وحدانی این جا پیدا شد. این اراده وحدانی معنایش این است نه این که آن آقایان تفسیر کردند و بعضی از آن آقایان تفسیر کردند و فرموده‌اند. این حاصل مطلبی است که این جا می‌خواهد گفته بشود. که پس حاصل مطلب چی شد؟ این شد که ولو ما قبول داریم افراد بدو؛ این‌ها اختلاف انظار دارند، اختلاف عقیده دارند. این انظار و عقیده‌ها در حال تغییر و تبدل ممکن است باشد. این‌ها را قبول داریم که ممکن است یک کسی ابتداءً یک رأیی داشته باشد. بعد ببیند که توی جمع یک شخص فاضل دانشمندی دارد یک نظر دیگری دارد. حالا یا به خاطر استدلال او نظرش عوض می‌شود یا به خاطر اعتماد به او ولو استدلال او را نشنیده باشد یا اگر شنیده باشد درک نکند. بگوید بله خب، ما درک نمی‌کنیم استدلال را ولی وقتی ایشان دارد این حرف را می‌زند مسلّم درست است مثلاً. عقیده‌اش، او از رأی قبلی دست برمی‌دارد. یا گاهی هم ممکن است اتفاقاً قبلاً رأی او موافق همه شده، بعد از این که رأی‌گیری شد و این‌ها؛ رأی او عوض بشود، نظر جدیدی برای او پیدا بشود. ممکن است گاهی هم این جوری بشود. این‌ها دلیل نمی‌شود بر این که شما بگویید مردم آراءشان این‌چنینی است. پس آن اراده واحده هست. این اراده‌های متکثره هست. پس او غیر از این است. پس معلوم می‌شود او یک وجود دیگری دارد غیر وجود این. نه، درست است ابتداءً و بدواً ممکن است متکثر باشد. یا ممکن است که بعداً یک کسی وقتی که بحث می‌شده است در آن مجلس؛ حتی رأی داده باشد به آن کسی که اکثریت رأی دادند یا همگان رأی دادند. ولی بعداً اختلاف نظر برایش پیدا بشود. این‌ها را قبول داریم. ولی این‌ها

منشأ نمی‌شود که شما بگویید آن اراده وحدانی یک اراده جزئی خارجی است و مرید آن و اراده کننده‌اش این‌ها نیستند. اراده کننده‌اش کیه؟ آن هیأت اجتماعی‌ای است که از این‌ها پدیدار می‌شود. این نیست نه، بلکه باز هم اراده کننده همین کیا هستند؟ همین زید و عمرو و بکر و خالد هستند. اگر به آن می‌گوییم وحدانی، به خاطر وحدت نوعیه است که پیدا کردند نه وحدت جزئیّه خارجیه حقیقیه.

س: حاج آقا، این زید و عمرو قبل از این اجتماع‌شان هم بودند. رأی‌شان هم بود. جمع جوی رأی‌شان هم الزاماً نمی‌شد این خروجی رأیی که از هیأت اجتماعی‌شان پدید آمده بود.؟؟ پس یک اتفاق افتاده.
ج: اتفاق افتاده، بله.

س: ترکیب‌شان یک؟؟ رقم زده که قبل از این اجتماع‌شان رأی دیگری داشتند. رأی همه‌شان هم ...
ج: این را که گفتیم. قبول است، قبول است. قبل از این ممکن است چیه؟ فرض می‌کنیم قبل از این، اگر فرض کنیم این حزب مثلاً دو میلیون اعضاء دارد، فرض می‌کنیم که این‌ها خیلی با هم اختلاف دارند. اما این حزب آمد چه کار کرد؟ آمد جلساتی تشکیل داد. این‌ها را فراخوان کرد توی آن جلسات، از اصحاب نظر و این‌ها دعوت کرد. آن‌ها آمدند استدلال کردند، آن‌ها گفتند بیان کردند. خب کم‌کم این بیانات، این استدلال‌ها، آن‌ها مناقشات‌شان را کردند. این جواب داد، چه کرد، نتیجه‌اش چی شد؟ نتیجه‌اش این شد که آن آراء مختلفی که آن‌ها داشتند در اثر استدلال قوی‌ای که این افراد آمدند کردند، آن‌ها هم رفت کنار و براساس این استدلال تمام این دو میلیون نفر یا اکثریت‌شان رأی‌شان و اراده‌شان شد همین که طبق استدلالی که این دارد می‌کند. یا این‌که (طبق استدلال‌ها) یا نه، دیدند که افرادی که در این حزب هستند، شاخص‌ها نظرشان این است. این‌ها هم به خاطر اعتماد به این شاخص‌ها بدون این‌که استدلال بکنند یا به استدلال‌ها توجه کنند یا استدلال‌ها را بفهمند دید این شاخص‌ها دارند این را می‌گویند تبعاً ل آن‌ها آمدند چه کار کردند؟

س: ...

ج: خب حالا سؤال. حالا می‌خواهیم این را سؤال کنیم. الان این وحدت، این آرائی که در دل‌ها پیدا شد، در این ضمیرها پیدا شد و آن آراء قبلی آن‌ها شسته شد و از بین رفت، سؤال این است. آیا در این‌جا یک اراده

واحدی خارجیّه برای یک موجودی به عنوان هیأت اجتماعیه که غیر این زید، عمرو، بکر هست حاصل می‌شود؟ یا نه، حالا هم با قبل فرق نمی‌کند؟ یعنی قبل از این که این استدلال‌ها را ببینند قبل از این، آراء مختلف بود. حالا هم در اثر این استدلال‌ات و در اثر این‌ها هر یک از این‌ها در دلش چی پیدا شده؟ یک رأیی پیدا شده، یک اراده‌ای پیدا شده که وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم اراده‌ای که در دل این هست و رأیی که در ضمیر این هست با او نظیر هم است. با دیگری نظیر هم است، با او نظیر هم است، با ...، الان قبلاً مثلاً در این دو میلیون نفر ممکن است صد جور عقیده و رأی وجود داشت. الان در این دو میلیون نفر دیگه یک جور عقیده و رأی وجود دارد. و این عقیده‌ها همه عقیده‌های متکثر متعددی است که به تعداد دو میلیون یا اکثریت مثلاً یک میلیون و هشتصد، این‌ها قائم به این است، این قائم به این است، آن قائم به این است، آن قائم به آن است. و اگر به آن می‌گوییم اراده واحده، از باب این است که نوع آن یکی است. و الا در خارج ...، پس این آقایان که می‌گویند در این موارد یک اراده واحده‌ای تحقق پیدا می‌کند و مرید این اراده واحده‌ی جزئیّه‌ی شخصیه‌ی خارجیّه عبارت است از آن هیأت اجتماعیه؛ این شعرٌ این بافتنی است. آن که ما به وجدان می‌بینیم نه، چنین چیزی نیست. بلکه اراده‌ها است به تعداد این افراد اگر اتفاق باشد. یا اراده‌ها است مال اکثریت ولی چرا به آن می‌گوییم وحدانی؟ به خاطر این که وحدت نوعیه دارد. یعنی نوعش واحد است، همه‌اش اراده است. همه‌اش متعلق به یک امر است. از این جهت به آن می‌گوییم وحدانی.

س: در آن باب؟؟ گفته می‌شود که وجود ...

ج: حالا آن آقا، اگر بخواهیم جواب بدهیم ایشان مقدم بودند. ببخشید.

س: نظریه و اشکال بر این نظریه مبتنی بر این است که ما بیایم شخص حقوقی را متشکل از افراد بگیریم.

ج: فرض هم این است.

س:؟؟ شخص حقوقی ...

ج: نه، یا بگوییم خود افراد هستند که آن نظریه اول بود. که این افراد درحقیقت یک مرکب تشکیل می‌دهند یا

بگوییم نه، یک حالت اجتماعیه‌ای که قائم به این افراد است و آن هم دارای اراده است.

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/08/23

س: شخصیت حقوقی را داشتیم گاهی اوقات با یک ممثلی؟؟ کارش را انجام می داد.

ج: بله، حالا هم با ...

س:؟؟ که تعدد افراد را اصلاً فرض کنیم که بعد بیاییم بحث کنیم. آیا تعدد افراد هر کدامشان جزء آن وجود

حقیقی هستند؟ نظریه اول؟ یا این که اراده شان غیر از اراده؟؟

ج: نه، این جا هم می شود. بگوییم آقا، این هیأت اجتماعی؛ این شخص اعتباری است. خب هیأت اجتماعی به

اجتماعه که نمی تواند بیاید کار انجام بدهد که، درست؟

س:؟؟ آن جا قائل بشوید بگویید که اراده فرد به عنوان شخص و اراده ممثل؛ دوگانگی ایجاد می شود

بین شان.

ج: بله، ممکن است بله. اصلاً آن کارگزارها ممکن است جزء این حزب نباشند. استخدام می کنند.

س: یک نفر کارگزار، یک نفر، یک نفر ...

ج: نه، ممکن است حالا یک نفر، ممکن است چند نفر، این ها دیگه مختلف است مواردش. بله، این ها، این دو

میلیون نفری که مثلاً در این حزب بودند یا در این شرکت بودند یا در یک شخص اعتباری دیگری وجود

داشتند؛ این شخص اعتباریه است. منتها این ها می گویند هیأت اجتماعی. هیأت اجتماعی که نمی تواند خودش

برود کارها را انجام بدهد. چون هیأت اجتماعی بخواهد محفوظ بماند برود کارهایش را؟؟ باید همه با هم

بروند تا هیأت اجتماعی برود این کار را انجام بدهد. این که نمی شود. چه کار می کنیم؟ می آییم یک مدیرعامل

قرار می دهیم یا مستخدمی استخدام می کنیم. حالا یکی یا ده تا بحسب این که وسعت کارشان چه مقدار باشد.

این ها دخالت در این مطلب ندارد. خب این مطلبی که می خواهیم بگوییم این جا و گفته می شود این مطلبی

است که گفتیم. منتها عباراتی که این جا هست؛ این چون به دست کسی داده شده که تعریف بکند، حالا شاید

آن مطلب را یا خوب هضم نکرده بوده، عبارات جوری است که یک مقدار توی آن تناقض آدم می بیند، یا این

نیست که ...، این چند سطر این جا باید عوض بشود. حالا می خوانیم؛ من اشکالاتش را عرض می کنم که باید

این ان شاءالله جناب آقای چیز این را بدهند این قسمت را عوض کنند. من دیشب هم با یکی از آقایانی که

در موقع تنظیم این‌ها چیز بوده صحبت کردم دیدم که آره، او هم وقتی که نگاه کرد گفت که این چیز دارد. این عبارات آن مفادی که ما می‌خواستیم که مفاد همین بود که توضیح دادم. این او را افاده نمی‌کند.

حالا، این‌جا این‌جوری دارد. «و ینسحب الاشکال» یعنی کشیده می‌شود. همان اشکالی که ما به نظریه اولی گفتیم که گفتیم این امری است که خلاف برهان است و خلاف استدلال است و خلاف وجدان است و یک کلام شعری هست، نفس این اشکال بر نظریه دوم هم که می‌گوید یک هیأت اجتماعی درست می‌شود و آن هیأت اجتماعی دارای اراده واحده است بر آن هم کشانده می‌شود. حیث، چرا؟ «حیث قیل إنّ هناک إرادة اجتماعیة مستقلة عن إرادة الأعضاء»؛ چون این نظریه ثانیه چه می‌گوید؟ می‌گوید که در آن‌جایی که شخص اعتباری محقق می‌شود، یک اراده جماعیه‌ی مستقل از اراده تک‌تک اعضا پیدا می‌شود که آن اراده‌ی جماعیه‌ای که مستقل از تک‌تک اعضا پیدا می‌شود قائم به چیست؟ به آن هیأت اجتماعی است. آن هیأت اجتماعی خودش یک اراده مستقله‌ای برایش پیدا می‌شود. «لأنّ الإرادة الجماعیة الحاصلة لمجموع الأعضاء بعد التصویت» حالا؛ چون اراده جماعیه‌ای که حاصل می‌شود برای مجموعه اعضای یک مثلاً حزب یا یک شرکت و و و، بعد از تصویت، تصویت یعنی رأی دادن و انتخاب کردن. «بالرغم من أنّها فی أغلب الأحيان تختلف مع إرادة کل واحد من الأعضاء بمفرد». علی‌رغم این‌که در اغلب احیان، حالا این‌جا نوشته اغلب احیان؛ البته آن‌جا دارد که بعضی احیان، در بعضی احیان نه بیشتر احیان این‌جوری هستند. ملاکی ندارند؟؟ بیشتر احیان این‌جوری هستند. «من أنّها فی بعض الأحيان» که عبارت درست‌تر بشود. اگر چه باز هم حالا عبارت اشکالات دیگری دارد «فی بعض الأحيان تختلف مع إرادة کل واحد من الأعضاء بمفردة» یعنی اراده‌ی جمعی با اراده‌ی هر یک از اعضا به تنهایی اگر چه در اغلب موارد یا در بعضی موارد مختلف است؛ این ما معنا می‌کنیم که چی؟ یعنی بدو یعنی ابتداءً، بدواً مختلف است ولی بعداً در اثر این‌که حرف زده می‌شود استدلال می‌شود، مشاوره می‌شود، مناظره می‌شود این اختلاف‌ها به وحدت همگانی یا اکثریت منجر می‌شود. این پس مقصود از این‌که گفته است که «بالرغم من أنّها فی أغلب الأحيان» یا حالا بگوییم «فی بعض الأحيان تختلف مع إرادة کل واحد من الأعضاء بمفردة» این مقصود این اختلاف اختلاف در بدو امر است. این مطلب

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/08/23

«لا یعنی» اراده‌ی جماعیه‌ی حاصله‌ی از مجموع معنایش این نیست و نتیجه‌اش انفصال الاراده‌ی جماعیه از اراده‌ی اعضاء نیست که شما بیاپید بگوئید که یک اراده‌ی دیگری غیر از اراده‌ی اعضاء پیدا می‌شود و آن برای چی هست؟ برای هیأت اجتماعی. معنای آن این نیست، آن که می‌گویند اراده‌ی جماعیه از باب این است که وحدت به نوع دارد و الا اراده‌ی این، ارده‌ی آن، اراده‌ی آن، اراده‌ی آن است دیگر یک اراده‌ی غیر از این‌ها پیدا بشود و موضوعش آن هیأت اجتماعی باشد این نیست.

س: ??? قبل الاجتماع است، بعد الاجتماع

ج: فلذا گفتیم بدو، بدو یعنی همین، یعنی در ابتدای کار ...

س: ??? اراده‌ی بعد الاجتماع شان بله ???

ج: نه نه حالا بعد الاجتماع شان هم آیا یک اراده‌ی جدیدی پیدا می‌شود غیر از اراده‌های مال تک تک اعضاء؟ یا نه همان اراده‌های تک تک اعضاء هست که چون تماثل با هم دارند، تشابه با هم دارند، نظیر هم هستند می‌گوییم اراده‌ی جماعیه ...

س: حالا ممکن است نظیر هم هم نباشند در ???

ج: نه می‌دانم ...

س: مشکل این جاست که این اجتماع یک چنین ??? ایجاد کرده

ج: می‌دانم اجتماع پیدا کرده، حرف سر این است که بعد از این که چنین چیزی را ایجاد کرد، حالا چه جوری ایجاد کرده؟ حالا که ایجاد کرده یک اراده‌ی واحده‌ی جزئی‌ی حقیقیه برای هیأت الاجتماع درست کرده یا چی؟

س: مال همین‌ها است.

ج: مال همین‌ها است، پس بنابراین یک اراده‌ی واحده این جا نیست بلکه چی هست؟ بلکه اراده‌ها است به تعداد افراد، منتها این اراده‌های نظیر هم است فلذا می‌گوییم اراده‌ی واحده‌ی جماعیه، چون نظیر هم است، اما متعدد است واقعاً، وحدت واقعیه ندارد این، یکی واقعی نیست، نه این اراده‌ی آن، مثل همه‌ی ما، الان ما همه

اراده کردیم که چی؟ بیاییم سر این کلاس، خب الان یک وحدت اراده‌ای جماعیه است، یعنی الان یک اراده‌ای درست شده برای یک حالت اجتماع یا نه، بنده، شما، ایشان، ایشان، ایشان همه اراده داریم اراده‌های مان شبیه هم هست فلذا می‌گوییم یک اراده‌ی جماعیه‌ای پیدا شده. چرا می‌گویید اراده‌ی واحده آقا؟ می‌گوییم چون وحدت نوعیه دارد. حرف این است.

پس بنابراین این معنایش انفصال اراده‌ی جماعیه و جدا بودن اراده‌ی جماعیه از اراده‌ی اعضاء نیست، همان اراده‌ی اعضا است که چون عین هم است، شبیه هم هست، نظیر هم است به آن می‌گوییم اراده‌ی واحده‌ی جماعیه.

حالا بعد می‌گوید «لأنّ لكلّ واحد منهم وجهة نظر تشكّل على أساسها إرادته» این لآن تعلیل برای کجاست؟ حالا بخوانیم، این تعلیل را بخوانیم ببینیم به کجا باید بخورد. می‌گوید زیرا هر یکی از این جماعت و جهه‌ی نظری دارد و یک نظر سمت و سوداری دارد که تشکّل بر اساس این و جهه‌ی نظر اراده‌اش است، هر کدام یک استدلالی دارد، یک نظری دارد، یک فهمی دارد، یک درکی دارد که بر اساس فهم و درک او چی می‌شود؟ یک اراده‌ای برای او تشکل پیدا می‌کند «و يمكن أن يتراجع أحد الأعضاء عن رأيه و إرادته بعد التصويت» و ممکن است که بازگشت کند یکی از اعضاء از آن رأیی که برایش پیدا شده و اراده‌ای که برایش پیدا شده بعد از رأی و انتخاب، یعنی بعد از این که رأی داد و انتخاب داد حالا عوض بشود. «و أن يوافق» از نظر خودش برگردد «و أن يوافق على الرأى الأفضل لعضو آخر» از این جماعت، «أو يتجدّد له رأى مختلف عن رأى باقى الأعضاء» یا نه همه یک جور رأی دادند اما این آن موقع هم مثل آن‌ها رأی داد بعد تجدّد پیدا می‌کند برای او یک رأیی که مختلف است رأی باقى اعضاء است خب «و فى النتيجة تتوحد الإرادة بعد التصويت» و در نتیجه، یعنی در نتیجه‌ی چی؟ این جا وحدت پیدا می‌کند اراده بعد از تصویت و تجتمع، بعد از تصویت یعنی رأی دادن و انتخاب کردن و این اراده‌ها اجتماع پیدا می‌کند همه می‌شود یکی، مثل هم. این الان می‌بینید «و لكن» این اجتماعیه که پیدا می‌کند، این وحدتی که پیدا می‌کند «ليس على نحو القول أن مالك هذه الإرادة شخص آخر مختلف عن الأعضاء» این وحدتی که پیدا می‌شود این وحدت به این نحو نیست که گفته بشود مالک این

اراده و صاحب این اراده یک شخص دیگری است که نامش کی هست؟ هیأت اجتماعی، که یک شخص آخری است که آن شخص آخر مختلف است از اعضاء، غیر از این، غیر از این، نه آن هیأت اجتماعی است. «فیقال» پس در اثر این که شخص آخری پیدا می شود گفته شود «إنّ هذا الشخص اكتسب وجوداً حقیقیّاً مختلفاً عن وجود الأعضاء» گفته بشود که این شخص، این شخصی که حالا جدید است و این اراده، مالک این اراده و صاحب این اراده هست به دست آورده و تحصیل کرده یک وجود واقعی و حقیقی را که این وجود حقیقی مختلف است از وجود تک تک اعضاء. «لِیُعبرَ» این جور نمی شود تا تعبیر بشود «عن هذا الوجود المختلف بـ «الهیئة الاجتماعية»». خب این عبارت که دیدید این عبارت خب این تعلیل مال کجا بود؟ این جور نباید بگوید این عبارت، باید این جوری بگویند، بگویند که ولو این که قبول داریم ابتداءً ممکن است این جور چیزها باشد ولی این نشانه‌ی این نیست که اراده‌ها این آن اراده‌ی وحدانی غیر از این است، چرا؟ چون آن اراده‌های مختلف در اثر تضارب آراء و گفتگوها ممکن است چی بشود؟ برگردد به یک اراده‌هایی مثل هم و شبیه هم و نظیر هم درست بشود. پس بنابراین این که همگان یک اراده پیدا می کنند شما نمی توانید بگویند که این چون یکی است آن‌ها مختلف است پس نمی شود مختلف با یکی، یکی باشد، نه این اول ابتداءً مختلف بود ولی بعداً در اثر گفتگوها یا در اثر این که این شخص به افضل نگاه کرد دید آن هم رأیش این است و این‌ها، این‌ها کمتر این اختلافات، این اختلافات کاسته شد کاسته شد یا بنحو اجتماع هنگامی یا اکثریت آمد چی شد؟ یک اراده‌ی وحدانی پیدا شد، ولی این اراده‌ی وحدانی باز مال تک تک افراد است نه مال یک چیزی که از این درمی آید به نام اجتماع آن اراده دارد، این؟؟؟، این حاصل؟؟؟ این عبارات به خدمت شما عرض شود یک مقداری در آن حتی تناقض هم هست، چون می گویند «و یتجدد له رأی مختلفٌ عن رأی باقی الأعضاء» توجه به بعد دارد می کند یعنی بعد از این که رأی گیری شد حالا این تازه برایش یک رأی دیگری پیدا می شود، این جای گفتن این حرف نیست تا بعد به آن بگوییم و نتیجه این جوری شد. این یک قدری بهم ریختگی دارد این عبارت که باید تصحیح بشود این جای این عبارات ان شاء الله. بفرمایید...

س: حالا می‌گوییم که باز درست هست یا نه مطلب، اما می‌توانیم نظر را یک‌جور دیگری بفهمیم که مثلاً نویسم خطابات؟؟؟ بالاخره یک عده حقوقدان؟؟؟ مثل همان مطلبی که برخی از دوستان فرمودند شما هم فرمودید که بله هست چنین چیزی ولی این‌که ما چگونه معنا کنیم حقیقی بودن را، ما مثلاً بعضی جاها من دیدم مثلاً در کتب دانشگاهی حقیقی بودن را مثلاً در علوم اجتماعی این معنا نمی‌کنند که یک گوشت و پوستی هست غیر از ما؟؟؟ نه حقیقی بودن یعنی صاحب اثر مستقل بودن، صاحب تأثیر مستقل بودن

ج: نه خب این ببینید این تفسیر نه این خلاف آن چیزی است که تصریح به آن کردند، خلاف آن چیزی که این‌جا تصریح به آن کردند. آن‌ها گفتند نه وجود واقعی و حقیقی پیدا، عده‌ای گفتند نه همه، بعضی‌ها آمدند عقیده‌شان این است می‌گویند آقا، علتش هم این است استدلال‌شان هم این است، می‌گویند آقا شما برای وجود اعتباری مگر حق نمی‌خواهید قائل بشوید؟ برای وجود اعتباری مگر نمی‌خواهید تکلیف واقع بشوید؟ تکلیف و حق نمی‌شود برای غیر ذی شعور باشد، پس بنابراین در تمام این موارد مؤسسوا هذّه یا این افراد باید که این‌ها آدم هستند، عقل دارند، شعور دارند، پس مال این‌ها است، هیأت اجتماعی این‌ها هم که خود این‌ها، اصلاً هیأت اجتماعی کأنّ عقل دارد شعور دارد، استدلال‌شان این است، اصلاً حرف‌شان این است. حالا کسی بیاید جور دیگر معنا کند آن یک نظریه‌ی دیگری می‌شود. پس چنین نظریه‌ای در بین آن‌ها وجود دارد که در مقابل مجاز و اعتبار آمدند گفتند قائل به این شدند عده‌ای، چون در کتب این‌ها وجود دارد این مسأله.

س:

ج: حالا هیأت اجتماعی، سؤال همین است این هیأت اجتماعی که دارید می‌گویید وجود دارد یعنی واقعاً یک وجود تأصلی در خارج دارد یا نه همین زید و عمرو و بکر و خالد هستند؟

س:

ج: این را دیروز جواب، عرض کردم، بله بله عرض کردم ما شخص اعتباری اقسامی دارد، این بیانات گفتیم شخص اعتباری مثل چی؟ مثل مسجد شخص اعتباری است، مثل وقف شخص اعتباری است، زکات شخص اعتباری است، خمس شخص اعتباری است، مستمندان شخص اعتباری است، خود عنوان مستمندان، عنوان

علماء مثلاً شخص اعتباری است، عنوان فرهنگیان شخص اعتباری است، اینها مورد کلام این آقایان نیست، عده‌ای از اینها اصلاً آنها را هم شخص اعتباری نمی‌دانند، ما گفتیم نه اینها هم شخص اعتباری است ولی آنها عده‌شان می‌گویند اینها شخص اعتباری نیست، شخص اعتباری آنهاست که بشر آنها را می‌سازد خلق می‌کند ولی به اینها دارند صحبت می‌کنند مثل همین شرکتها، مثل بانکها، مثل کذا، آن هم نه شرکت فقهی، این شرکت‌هایی که اینها با اساسنامه و فلان و اینها می‌آیند درست می‌کنند.

س:

ج: بله می‌گوید باشد می‌گوید آنها را هم داشته باشد ولی باید یک چنین چیزی هم باشد.

خب «النظرية الثالثة: الوجود الاعتباری» نظریه سوم برای حقیقت امر اعتباری، شخص اعتباری این است که می‌گوید آقا وجود اعتباری دارند نه وجود تأصلی و نه مجاز. توضیح مطلب این است که حالا در بحث علوم عقلی آنجا بیشتر توضیح داده شده، مرحوم علامه طباطبایی قدس سره در روش رئالیزم راجع به امور اعتباری بحث فرمودند، مرحوم شهید مطهری رضوان الله علیه هم در هوامش‌شان بر این کتاب اینها را خوب توضیح دادند آنجا که می‌توانید مراجعه کنید. ببینید حرف این است که ذهن بشر یک قدرتی خدای متعال به او داده که یک چیزهایی را می‌تواند خلق کند، بیافریند، فرض کند، حتی چیز محال را، امر محال را می‌شود فرض کرد، می‌گویند فرض محال که محال نیست، این یک قدرتی است که خدای متعال به ذهن داده. حالا بشر دیده بعضی از امور را وجود تأصلی ندارد در عالم خارج ولی برای نظم دادن به زندگی یک چیزهایی را فرض می‌کند. مثلاً می‌گویند مالکیت همین جور؟؟؟ است، خب این کتاب و بنده، خب این کتاب وجود تأصلی دارد بنده هم وجود تأصلی دارم، حالا بین من و این کتاب واقعاً یک چیزی است که من مالک این هستم یعنی یک امری واقعاً در عالم خارج در عالم تحقق وجود دارد، یا نه اینجا فرض می‌شود که این ملک فلانی است، منتها این فرض چون چکار می‌کند؟ چون نظم می‌دهد به زندگی، از هرج و مرج؟؟؟ که هرکه کتاب هرکی را بیاید بردارد و هرکی به خانه‌ی هرکی برود، لباس هرکی را بردارد بگوید ملک؟؟؟، برای این که نظرم پیدا کند زندگی، هرج و مرج نباشد، زندگی سامان بتواند پیدا بکند یک چیزی را؟؟؟ فرض

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/08/23

می‌کنیم، این فرض هم گتره و گزارف نیست، بی حساب نیست، می‌گوید این مالکیت باید مثلاً با فلان چیز انشاء بشود یا با فلان امر حادث بشود، مثلاً به ارث حادث بشود، به هبه حادث بشود، به خریدن حادث بشود، به چی حادث بشود و هکذا و یک نظاماتی را برای این فرض خودشان قرار دادند، یک سببی قرار دادند. حالا گفته می‌شود که نظیر همین که ملکیت را اعتبار می‌کنند و کذا و کذا و کذا شخص اعتباری را هم می‌آیند فرض می‌کنند که بله الان این‌جا یک شخص اعتباری‌ای موجود شد، حالا برای این شخص اعتباری یک سلسله احکام، یک سلسله وظائف و امثال این‌ها قرار می‌دهند که حالا توضیح بیشترش چون اذان شروع شد

برای فردا انشاءالله!

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

پایان